

تربیت سیاسی دانش‌آموز در آموزش و پرورش

تاریخ برای اکنون

صالح زمانی

توجه به تربیت سیاسی و همین‌طور یکی از موثرترین ابزارهای آن یعنی تاریخ و روایت‌های تاریخی از ضروری‌ترین وجوه برنامه‌ریزی درسی است که در پیوند با هویت ملی و فراملی در فضای مدرسه جایزاهمیتی مضاعف است. امری که متأسفانه در کشور ما در وضعیت ایدئولوژیک و نابسامانی به‌سر می‌برد و متولیان تولید محتوای تاریخ و علوم اجتماعی در آموزش و پرورش نه درک صحیحی از آن دارند و نه تمایلی به فهم وجوه تاریخ‌نگاری جدید که نتیجه آن در سال‌های گذشته اشاعه و تالیف شبه‌علم در محتوای برخی کتب درسی شده است. طبعاً هرگونه بی‌توجهی به حساسیت‌های این موضوعات سبب خسران به فرهنگ و هویت ملی و مذهبی شده و خواهد شد.

این یادداشت کوتاه درصدد است تا با محوریت توجه به وقایع غرب آسیا در روزهای اخیر و همین‌طور در دایره‌های عمومی‌تر، حوادث پس از استقرار رژیم اسراییل، به این پرسش اصلی پاسخ دهد که نهاد آموزش چگونه می‌تواند از تاریخ به هویت پل بزند و از این طریق گامی به سوی تربیت سیاسی بردارد و نهایتاً در این پروژه به چه ابزارهایی نیاز دارد؟ فارغ از توجه به چگونگی روایت‌های تاریخی از وقایع تاریخ معاصر ایران باید بر این نکته متمرکز شد که وضعیت تولید محتوای تاریخی از شرایط منطقه و جهان در ساختار برنامه‌ریزی درسی ما چه جایگاهی دارد و اساساً این محتوا در خدمت کدام دلالت تاریخی قرار گرفته است.

در اینجا لازم است تا تعمق و تأملی کوتاه در مفهوم «تاریخ» داشته باشیم. این منظر از آن جهت مهم است که نوع نگاه ما به تاریخ نشان‌دهنده نوع نگاه ما به تربیت سیاسی است. اینکه ما تابع روایت‌های ساختارمند و پیوسته تاریخی باشیم و آنها را منعکس کنیم یا اینکه به دنبال ایجاد نقطه‌های گسست و معنا بخش در فرآیند رویدادها باشیم. به تعبیر فوکو مساله تاریخ چیزی جز شرح چگونگی

«اکنون» نیست. به عبارتی ما برای تربیت سیاسی نیازمند فهم تاریخ اکنون مبتنی بر «تبارشناسی» هستیم. حقیقت این است که تاریخ‌نگاری امروز ما در آموزش و پرورش، تاریخ منشعب از «تبارشناسی» نیست بلکه تاریخ برخاسته از «خاستگاه» است (رجوع شود به مقاله فوکو با عنوان نیچه، تبارشناسی و تاریخ). تبارشناسی امکانی است که به نقش استیلا، قدرت و هژمونی می‌پردازد و از این طریق تاریخ را در خدمت «تغییر» قرار می‌دهد. آنچه متولیان تاریخ‌نگاری در آموزش و پرورش در نظر دارند و انعکاس آن در محتوای درسی کتب درسی به وفور قابل مشاهده است، توجه به چشماندازها و کشف يك تاريخ خطي و بررسی پیوستگی و پیامدهای آن است درحالی که پیش‌نیاز تربیت سیاسی نیازمند دمیدن روح تبارشناسی در محتوای درسی است. بنابراین باید محتوایی طراحی شود که از قاعده‌مندی علت و معلول و پیوستگی‌ها شود تا آنگاه در خدمت «زندگی» قرار گیرد.

در حقیقت فهم تبارشناسانه از تاریخ ایران و منطقه، محتوای تاریخی را به علوم اجتماعی پیوند می‌زند و زمینه را برای تربیت سیاسی فراهم می‌آورد. در واقع تبارشناسی کمک می‌کند تا ضرورت‌ها و روایت جبرگرایانه را کنار بزنیم و به گزاره‌های گسست‌گونه (گزاره‌هایی از قبیل، اگر جنبش‌های آزادی‌بخش در غرب آسیا شکل نمی‌گرفتند، اگر جریان مقاومت در جهان عرب ظهور نمی‌کرد، اگر دبیرکل حزب‌الله ترور نمی‌شد و...) بیشتر بپردازیم. بنابراین تاریخ صرفاً روایت نیست بلکه نوزایی و آفرینش است. فهمی که نشانه‌ای از آن در راهبرد محتواسازی تاریخ و علوم اجتماعی در کتب درسی دیده نمی‌شود و تاریخ را صرفاً در چیستی‌ها، چرایی‌ها و توالی حوادث دیدن‌ها جست‌وجو می‌کند.

برای درک روشن‌تر از ماجرا و ارایه مثالی آشنا در باب تحولات منطقه می‌توانیم به دو دلالت اصلی تاریخی اشاره کنیم که در چند دهه گذشته برای حفاظت از محتوای آن برنامه‌ریزی‌های دقیقی در جهان صورت گرفته است و ما نیز در مدارس مان برای شرح تبارشناسی بحران سیاسی در منطقه به آن نیازمندیم. مفهوم اول یهودستیزی (Anti-Semitism) و مفهوم دوم هولوکاست (Holocaust) است که هر دو در پیوند با تحولات غرب آسیا است و به منظور جلوگیری از انقراض روایت، تلاش می‌شود تا در اروپا و آمریکا با حمایت‌های حقوقی زنده بماند. در حقیقت تمرکز تربیتی روی این دو مفهوم در مدارس غربی یکی از نمونه‌های تلاش برای ایجاد ارتباط پایدار میان تاریخ و هویت و شکل خاصی از تربیت سیاسی است. در این زمینه در ایالات‌متحده و در ایالاتی مانند آرکانزاس، فلوریدا، تگزاس و تنسی و برخی دیگر آموزش هولوکاست به

عنوان بخشی از برنامه درسی اجباری تعیین شده است و مدارس موظف هستند آن را به گونه‌ای ارائه دهند که به درک علل، مسیرها و پیامدهای آن منجر شود و معلمان می‌بایست گفت‌وگوهای را پیرامون ضرورت بردباری، احترام به کرامت انسانی شهروندان ساخته و پرداخته نمایند.

حال سوال این است که اگر آموزش هولوکاست به عنوان شکل حاد نژادپرستی علیه یهودیان ماهیتی اجباری دارد چرا آموزش سایر اشکال نژادپرستی سیستماتیک در ایالات متحده اجباری نشده است. پاسخ این سوال دقیقاً مرتبط با نوع نگاه به تاریخ است. وقتی از منظر نظریه امپریالیسم به موضوع پرداخته می‌شود آنگاه تاریخ دیگر روایت نیست بلکه حرکت به سمت تولید محتوای استعماری است. در حقیقت این‌گونه است که تاریخ و رخداد تاریخی سبب ایجاد هویتی می‌شود که تصویر آن در ستم‌دیدگی و عصیان‌دیدگی یهودیان منعکس شده است. بر این اساس صورت‌بندی سیاسی تاریخ در غرب بر اساس آموزه‌هایی اینچنینی رقم می‌خورد که «اگر هولوکاست نبود ما یهودیان بیشتری را در کنار خود داشتیم، زندگی بهتر و خشونت کمتری را تجربه می‌کردیم و غیره» [روشن است که این آموزه‌ها، با هدفی سیاسی صورت می‌گیرد].



موضوع جدی دیگر مربوط به تربیت سیاسی دانش‌آموزان مبتنی بر فهم تاریخ منطقه است. مساله اول این است که آیا آموزش و پرورش قائل به پذیرش چنین رویکردی است یا خیر؟ آنچه می‌دانیم این است که روش و محتوای فعلی تاریخ و علوم اجتماعی کتب درسی نه تنها هیچ نسبتی با فهم فوکویی تاریخ ندارد بلکه در روایت چیستی و چگونگی یا همان درک علی از تاریخ نیز ناتوان است. آنچه اهمیت دارد ایجاد تغییر جدی در نوع نگاه به تاریخ و علوم اجتماعی در آموزش و پرورش است. اگر این تغییرات نگرشی را مفروض بگیریم آنگاه می‌توانیم انتظار داشته باشیم که دانش‌آموزان می‌توانند دلیل استقرار رژیم آپارتاید در منطقه را تحلیل کنند یا در فهمی عمیق‌تر استنباط نمایند که چرا فلسطینیان می‌بایست تاوان هولوکاست را بپردازند. بنابراین ما به

جاي فهم ايدئولوژيك مي‌بايست به فهم معنا بخش از تاريخ (تفسير تبارشناسانه) رجوع كنيم.

در پايان بايد به انتخاب ابزار مناسب به منظور تربيت سياسي توجه كرد. براي ما روشن است كه در اين زمينه نيازمند فهم انتقادي از تاريخ منطقه و ايجاد علاقه مندي در جهت شكل‌گيري هويت جديد اعتراضی دانش‌آموزان هستيم. در گام اول مي‌بايست محتوای تاریخی کتب درسی به نفع عناصر شناختی از تاريخ منطقه تغيير كند. تربيت سياسي براي شناخت مساله اسراييل كه منجر به ايجاد اختلال در نظم فرهنگي و قوميتي منطقه شده است بايد از طريق فهم نظريه فرهنگ و امپرياليسم ادوارد سعيد و توجه به مطالعات پسا استعماري رقم بخورد و نه با تكيه بر تحليل‌هاي ايدئولوژيك و بعضا هيچاني كه نه مولد معرفت است و نه توان تغيير دارد. مضاف بر اينكه زبان اعتراض جهاني به تجاوز و ترور بايد هم فرم و هم محتوای متناسب با زبان نسل جديد را داشته باشد.

پيشهاد اين يادداشت اين است كه آموزش و پرورش با كمك نخبگان عرصه عمومي (و نه مولفان فعلي) براي طراحي و تدوين طرح درس «غرب‌شناسي» دست به كار شود. محتوای تولید شده باید از دریچه نگاه‌هاي بين‌المللي به مساله فلسطين (براي مثال هولوكاست از منظر روزه گارودي) باشد و نه رويكردهاي مرسومي كه تا به امروز بوده است. همين طور توصيه ميشود كه پيشهاد شرق‌شناسي وارونه ادوارد سعيد جدي تلقي شود و مدارس به برگزاري سمینارها و همنشینی‌هاي مرتبط با غرب آسيا تشويق شوند. واژه تشويق در اینجا مهم است، چراكه نبايد در اين مسير اجباري صورت پذيرد (براي مثال در تگزاس ايالات‌متحده، مدارس به برگزاري هفته هولوكاست در ماه نوامبر تشويق و توصيه ميشوند). تاريخ منطقه متشكل از فرهنگ، هنر، موسيقي، شعر، سياست، اقتصاد و دين در مناسبت‌هاي متعدد توسط دانش‌آموزان با خلاقيت آموزگاران مورد بررسي قرار گيرد. اين موارد كمك مي‌كند تا فرآيند تربيت سياسي در مدرسه تسريع شود و دانش‌آموزان نسبت به مسائل منطقه نگاه متفاوتي داشته باشد و رويدادهايي مانند ترور شخصيت‌هاي تاثيرگذار را فارغ از ذخاير عاطفي تحليل كنند و به اين شكل تاريخ و علوم اجتماعي را در مسير زندگي و تغيير قرار دهند.

* اين يادداشت به مناسبت حادثه تروريستي اخير در جنوب لبنان و متمرکز بر توجه به تربيت سياسي دانش‌آموز و برخي ضرورت‌هاي روايت تاريخي در فضاي مدرسه به نگارش درآمده است.

